



دکتر زهرا رهنورد\*

## نظریه نگرش آیه‌ای

نگرش آیه‌ای بر این فرض مبتنی است که ضمن اصیل و واقعی شمردن اشیا و پدیده‌های هستی، از اینسین ظاهر عبور کرده به محتوا می‌رسد.

ماورای واقعی در حد ذهنی، از آنها فراتر رفته به قلمرو نشانه‌ای از تقدیر، صنع، قدرت یا حکمت پروردگاری تبدیل می‌شوند.

فرضیه تحقیق. این فرضیه به دوگونه صورت‌بندی شده است:

الف) اشیا و پدیده‌های هستی، فراتر از شکل ظاهری خود، به حقیقتی ماورایی اشاره می‌کنند و به اشاره‌هایی قدسی و رمزی تبدیل می‌شوند.

ب) روش: در این نظریه دو روش استقراء و قیاس به ترتیب به عنوان دو شیوه مکمل به کار گرفته می‌شود. پس از بهره‌برداری از شیوه استقرایی و استدلال، مکاشفه و شهود صورت می‌گیرد.

شیوه استقراء و رسیدن از جزء به کل. عمدتاً در علوم تجربی به کار گرفته می‌شود و قلمرو محسوسات را در بر می‌گیرد، همان‌طور که قرآن کریم «نگرش آیه‌ای»، و حرکت از واقعیات

طرح مسأله. برای نگارنده، این مسأله همیشه مطرح بوده است که در مقابل نگرش رئالیستی، مارکسیستی و اگزستانسیالیستی به اشیا و پدیده‌های هستی یا به طور کلی، نگرش‌های مبتنی بر ذهنیت‌گرایی یا عینیت‌گرایی آیا اسلام دارای نگرش خاصی است؟ در حین تحقیقات خود در آثار متفکران اسلامی و در رأس آنها قرآن کریم که سند اصلی و جاودان اسلام است، متوجه نحوه نگرش خاصی گردیدم که پس از مطالعات تکمیلی این نگرش را «نگرش آیه‌ای» یا نظریه «آیه‌نگری» نامیدم. نگرش آیه‌ای بر این فرض مبتنی است که ضمن اصیل و واقعی انگاشتن اشیا و پدیده‌های هستی یا به فرموده قرآن کریم «ظاهر»، از این ظاهر شکلی عبور کرده، به محتوا می‌رسد و از آن نیز می‌گذرد و به سر منشأ و مبدأ و سر و تقدیر و اتصال نهایی آن دست می‌یابد تا آنجا که اشیا و پدیده‌ها به دلیل هندسه و نقش و براهین علل غایی خود، به نشانه و آیه تبدیل می‌شوند و فقط در حد رئال، سمبل یا سوررئال تلقی نمی‌شوند، بلکه ضمن دارا بودن وجوه رئالیستی سمبولیک و حتی

\* مدیر گروه پژوهشی هنر «سمت»

محسوس را به سوی حقایق معقول با ذکر نمونه و مثال مطرح می‌کند: افلاینظرون الی الابل کیف خلقت<sup>۱</sup> - فانظر الی طعامک<sup>۲</sup> - فسیروا فی الارض<sup>۳</sup> ... در این مرحله تکیه بر واقعیات محسوس است.

شیوه قیاس. این شیوه پس از احصاء جزئیات به یک دریافت کلی می‌رسد. این روش از آن رو مد نظر است که قیاس یا روش از کل به جز پس از استنتاجاتی که از طریق روش استقراء به دست می‌آید نیازمند تعمیم نتایج به کلیه مواردی است که از طریق استقراء ثابت شده است؛ یعنی همین که ما پس از استقراء مثالهای متعدد متوجه شدیم که کوه، آسمان، طعام، روند رشد گیاه و رشد انسان و ... همه و همه نشانه‌ای از حقیقتی برتر و ماورایی‌اند، از طریق روش قیاس به این نتیجه کلی می‌رسیم که تمامی اشیا و پدیده‌ها اشارتی به حقیقتی برتر در ورای خود دارند و تنها

اشیا و پدیده‌های هستی فراتر از شکل ظاهری خود، به حقیقتی ماورایی اشاره می‌کنند و به اشاره‌هایی قدسی و رمزی تبدیل می‌شوند.

در این نظریه دو روش استقراء و قیاس به ترتیب و به عنوان دو شیوه مکمل به کار گرفته می‌شود.

با چشم بصیرت یک مؤمن مسلمان «عبرت‌گیر» می‌توان آن حقیقت را درک کرد.

نهایتاً پس از استفاده تکمیلی از دو روش قیاس و استقراء مرحله رفیع مکاشفه پیش می‌آید که الزاماً مراحل زمانی نیستند، بلکه مرتبه‌ای وجودی‌اند و سپس «نگرش آیه‌ای» مطرح می‌شود. مرحله تجزیه و تحلیل اطلاعات. نظریه نگرش آیه‌ای نورافکن و راهنمای محقق برای تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری، رجوع به متون اسلامی و تدوین فرضیه و بهره‌برداری مختلط از روش‌های استقراء و قیاس و شهود عرفانی است.

مرحله نتیجه‌گیری. به اعتقاد نگارنده اصولاً نظریه نگرش آیه‌ای، نگرش خاص اسلام است که نه به واقع‌گرایی رئالیستها و نه به ماده‌گرایی ماتریالیستها و نه به «وجود» گرایی اگزیستانسیالیستها و نه به ورای واقع سوررئالیستها و نه به پدیدارشناسی فنومنولوژیستها شبیه است، بلکه نحوه نگرش خاصی است که هنرمند را به کار گیرنده اصلی این نحوه نگرش معرفی می‌کند و متفکر و دانشمند علوم انسانی، علوم ریاضی و فلسفه را توانا می‌سازد تا آنگونه که شایسته است هستی را مورد مذاقه قرار دهند و هنرمند از صور زیبا شناختی آن متأثر گردد و به خلق و آفرینشی بپردازد که در خور یک حیات طیب و متعال باشد.

شایان ذکر است که شهود هنری، یک روند زیبا شناختی است و ابتدا در این تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری مورد بحث نبوده است؛ زیرا نظریه «آیه‌نگری» در پی اثبات آن نوع تفکری است که اصولاً هنرمند را به درک و شناخت اشیا به صورت نشانه و آیه، مجهز می‌کند. پس ما از آغاز با روندی منطقی مواجهیم که به طریقی استدلالی در پی اثبات این نظر است که اشیا با اشارات خود، حضور دارند. رسیدن به این حقیقت نیازمند توضیح تقسیم‌بندی علم به حصولی و حضوری است.

۱. علم و درک حصولی و نقش آن در این نظریه

۲. نقش علم حضوری در این نظریه بدون شک اثبات نظریه آیه‌نگری از طریق حصول «علم حضوری» و امری آگاهانه است. علی‌رغم اینکه آیه‌نگری نظریه‌ای عرفانی نیز هست که پس از مرحله حصول، وارد قلمرو حضور می‌گردد.

علم حضوری که دریافتی بی‌نیاز از مقدمات استدلالی است؛ آئی، بی‌زمان و معمولاً خالی از مقدمات منطقی است و نهایتاً به نوعی شهود می‌انجامد. علم حضوری بدون واسطه صورت ذهنی تحقق می‌یابد؛ در نگرش آیه‌ای جای مطرح شدن دارد. به قول مرحوم ملا محسن فیض<sup>۴</sup> در «محجة البیضاء» «حقیقت را از دو طریق می‌توان شناخت، اگر حقیقت چون سرچشمه آب زلال تلقی شود، برای رسیدن به این آب زلال می‌توان با نهربندی و زه‌کشی، بدان دست یافت یا می‌توان آنقدر عمیق

شد و خوض و حفاری کرد تا به این سرچشمه رسید. اولی علم حصولی است که با واسطه صورت ذهنی تحقق یافته و عالم به واسطه صورت ذهنی، علم به معلوم پیدا می‌کند و دومی، علم حضوری است. در نگرش آیه‌ای ضمن اینکه بی‌نیاز از علم حصولی نبوده‌ایم، از روش علم حضوری نیز که از آن در قرآن کریم برای ارائه این نگرش استفاده شده است، بهره می‌گیریم: «ان فی ذلک لعبرة لمن یرشیء<sup>۵</sup>، لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للساثلین<sup>۶</sup>، ان فی ذلک لآیة<sup>۷</sup>... که، پس از سیر حیات فردی و تاریخی، طبیعت و زندگی است و در نتیجه، در پرتو باور اسلامی، و شور و وجدی متعالی به دریافت حضوری و شهود عرفانی می‌انجامد.

نحوه نگرش هنرمند مسلمان به هستی. هنرمند مسلمان باید به مبانی اعتقادی اسلامی مجهز باشد؛ یعنی اصول و فروع دین، غیب و شهادت، جهان ملک و جهان ملکوت و... را به خاطر داشته باشد. اما این مبانی اولاً امهات و ریشه‌های نگرش هنرمند مسلمان است، ثانیاً استعدادهای ذهنی و روحی و شخصیت هنرمند خاستگاههای عمده نگرش اوست و مانند فیزیکدان و ریاضیدان و جامعه‌شناس نیست، بلکه از طراوت و لطافت و زندگی ویژه‌ای برخوردار است و هنرمند دارای این

با نگرش آیه‌ای، هنرمند می‌تواند هستی را با اصول منطقی و عاشقانه آن و ترکیبی از استدلال و شهود درک کند.

موهبت الهی است که می‌تواند اشیا را به گونه‌ای ببیند و با آنها ارتباط برقرار کند که دیگر متخصصان از آن محرومند و بالاخره اینکه نظام اندیشه هنرمند، تصویر اندیشی است. او در هر یک از قلمروهای هنر تجسمی، نمایشی، کلامی و ... به خلق می‌پردازد و قلمرو کار خود را به تصویر تبدیل و این تصویر را مقدماً در تمام وجود خود متقوس می‌کند و سپس با جلوه‌ای متفاوت به دیگران ارائه می‌دهد. طبیعت وجودی هنرمند و قلمرو کارش، در نحوه نگرش او دخالت دارد. با نگرش آیه‌ای، هنرمند می‌تواند هستی را با اصول منطقی و عاشقانه آن ترکیبی از استدلال و شهود، درک کند.

#### تعریف نگرش آیه‌ای

به تجربه ثابت شده است که هر هنرمندی بنابر اعتقاد ویژه‌ای که دارد دارای محورهای اصلی در نگرش به اشیا و پدیده‌هاست. یک هنرمند اگزیستانسیالیست نیز دارای محورهای اساسی در نگرش خود به هستی است. بدین‌گونه که اولاً انسان مختار و آزاد است، به قول سارتر «یک فرد فلج» می‌تواند قهرمان دو و میدانی شود. دیگر اینکه این جهان جسم بی‌جان و بی‌شعوری است که تنها موجود شاعر و آگاه و زنده آن، انسان است. جهان مرده

در آیه نگرش هنر پدیدمندی از پدیده‌های هستی حاوی شمار فراوانی از نشانه‌ها و معانی است که در نهایت به خالق هستی دلالت دارند.

نگرش آیه‌ای یک رفت و برگشت دائمی بین دو شیوه استدلالی و شهودی و یا منطقی و عرفانی است و از جسم و ترکیب این دو روش است که نگرش آیه‌ای میسر می‌شود.

و انسان زنده دو محور در طرح و تنظیم خلق آثار هنری اگزیستانسیالیستی است. مارکسیسم، جهان را ترکیب پیچیده‌ای از ماده می‌داند، هر چند جسارت اگزیستانسیالیسم را ندارد که به مردمی چنین جهانی اشاره کند و تمامی رشد و تعالی انسان و جامعه او را مقهور تکامل ابزار تولید تلقی کند تا آن حد که حتی انسان را میمونی داند که با رشد ابزار تولید به قلمرو انسانیت پا نهاده است، این دو محور نگرش به انسان و جهان، و به تبع جامعه و تاریخ انسان، جوهره هستی‌نگری و خلق هنری را در هنر مارکسیستی (سوسیال - رئالیسم) یا واقع‌گرای سوسیالیستی تشکیل می‌دهد.

هنرمند مسلمان نیز بر اساس مشرب فکری خود محورهایی برای نگرش به هستی دارد که شاید بتوان گفت کلیه ابعاد یک اثر هنری اسلامی، به حقیقت انعکاسی از همان محورهای نگرش اوست.

آیه‌نگری بدین‌گونه است که هر پدیده‌ای از پدیده‌های هستی به مثابه نشانه‌ای در معرض نگاه و قضاوت قرار می‌گیرد. هر پدیده حاوی شمار فراوانی از نشانه‌ها و معانی است که در نهایت به خالق هستی دلالت دارند. بر این اساس هر چند جهان مجموعه پیچیده‌ای از

«واقعه‌ها» یا «پدیده‌ها» است؛ اما در تفکر اسلامی، این واقعه‌ها باید به آیه‌ها تبدیل شوند تا بتوان جهان را منظومه پیچیده‌ای از آیه‌ها در نظر گرفت، تا آنجا که عناصر هستی به خود در دیده و دل «آیه» بنماید، نه واقع. البته این بدان معنی نیست که واقعه‌ها بی‌ارزش و اعتبار یا خیالی و ذهنی‌اند، بلکه واقعه‌ها وجود و حضور کامل دارند؛ اما باید مکاشفه‌ای از حضور آنها صورت گیرد تا ویرایشان دیده شود؛ این روند مکاشفه است که واقع را آیه می‌کند. در این مقام، نه از منظر ذهنی‌گرایی و نه از منظر احساس و عاطفه، خیال‌پردازی و تخیلات شاعرانه، طبقات اقتصادی، از هیچ یک از این پنجره‌ها، نمی‌توان یک واقع را آیه دید، آن پنجره‌ای که چشم را به باغ آیه‌ها باز می‌کند ایمانی اسلامی است که از سرچشمه خرد و تفکر و عرفان سیراب شده باشد.

#### آیا هنرمند غیر واقع‌گرا، آیه‌گراست؟

آیه‌نگری نمی‌تواند محور فکری هر هنرمندی باشد که پای خود را از محسوسات فراتر نهاده و به معانی بالاتری می‌اندیشد، چرا که جوهر آیه‌نگری اعتقادات مذهبی است و آیه‌نگری و آیه دیدن واقعه‌ها، در نهایت خود ناظر به خالق هستی و قدرت و سیطره و رحم و زیبایی و لطف بی‌چون

نگرش آیه‌ای، نحوه‌ای از نگرش به اشیا و پدیده‌های هستی است. به گونه‌ای که آن اشیا و رویدادها را دارای معنایی والا و آشکاره‌ای به حقیقتی برین و شمال بیابیم.

و چرای اوست: «تلك آيات الله»<sup>۸</sup>. هنرمندانی که در تصویر و خلق آثار خود به ماورای محسوس توجه دارند، برای بیان مقصود چه بسا از تمامی صناعات هنر، از تشبیه و تجسیم و تنظیر و استعاره و مجاز و ... استفاده می‌کنند، تا ماورای محسوسی را بیان نمایند، اما هر روندی از نگرش ماورایی را نباید با آیه‌نگری یکسان پنداشت، چرا که نگرش آیه‌ای در جستجوی این است که همه روندها را ناظر به خداوند ببیند. اصل در آیه‌نگری خدانگری است.

#### طیف و رای واقعه‌ها

در پس هر واقعیت، طیفی از معانی قرار دارد. این طیف از معانی سترگ و پر اهمیت و حتی ماورای محسوس شروع می‌شود و پیوسته گسترش می‌یابد تا به جهان غیب متصل شود و انسان را از پدیده‌های ملموس به ماورایی برین و متعال پیوند زند. این الزاماً به این معنی نیست واقعیتی که مکاشفه می‌شود مستقیماً به جهان غیب، خدا و معاد ناظر باشد، طیف ماورای واقع، در نهایت به اوج متصل می‌شود، اما اصل این است که روند مکاشفه ماورای واقع، به گونه‌ای درست و صحیح باشد که بتوان به مکاشفه خود ادامه داد و به آستان پر طراوت آن مقام قدم نهاد.

هنرمندان بزرگی، در عرصه هنر، از و رای واقعه‌ها، به نگارش و نگرش هستی پرداخته‌اند، در سینما: کوروساوا و آیه‌نگری یک روند مکاشفه است،  
واقفیت را به تمامی ابعاد آن دیدن است.

استانلی کوبریک، در ادبیات: هاکسلی و اولین؛ این هنرمندان از شیوه‌های تشبیه و تجسیم و استعاره و ... به حد اعلای آن استفاده کرده‌اند تا با کمک گرفتن از واقعه‌ها به ماورای معانی آنها پردازند و پیامی را برسازند، اگر همین آثار بزرگ را هنرمندانی مسلمان خلق می‌کردند، مقدمات را به گونه‌ای فراهم می‌آوردند که به آن ریشه‌های عقیدتی برین ناظر باشد. بنابراین رئالیست نبودن هنرمندان هرگز به معنای آیه‌گرایی آنان نیست.

#### آیا آیه همان سمبل است؟

آیه، از آن رو که به معنای نشانه است، شاید این لغزش را ایجاد کند که نشانه یعنی سمبل، مظهر، و آیه‌نگری یعنی همان سمبولیسم. وجه افتراق این دو تعبیر که هر یک به مشرب فکری خاصی اشارت دارد این است که اولاً سمبلها در هر حال، پیام غیرمستقیم اشیا و پدیده‌ها هستند و هر کس از مظاهر وجود، معنای خاصی را در مخیله ایجاد می‌کند. سیاهی، کلاغ، شیرینی، جغد، سفیدی، روشنائی، بهانه‌هایی برای سمبولیستها بوده‌اند که غم و شادی و شومی و شگون را ترسیم کنند، ثانیاً قلمرویی که آنها برای انتخاب مضمون برگزیده‌اند، به مرزهای جهان شهادت ختم می‌شود. برای نشان دادن دو جهان متفاوت آیه‌ها و سمبلها، به این شعر مولوی توجه کنیم که آیه، نشان و علامت حقیقی، ریشه مشرب فکری است حتی اگر چهره ظاهری آن ضد چیزی باشد که مراد گوینده یا نویسنده است.

اگر همین آثار بزرگ را هنرمندانی مسلمان خلق می‌کردند، مقدمات را به گونه‌ای فراهم می‌آوردند که به آن ریشه‌های عقیدتی ناظر باشد.

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد  
گمان مبر که مرا رنج این جهان باشد  
کدام دانه نور رفت بر زمین که نرسد  
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد  
این شعر مصداقی از نگرش آیه‌ای در اشعار مولوی است تابوتی که حامل جسد است بهانه‌ای برای بیان حقیقتی برین و متعال «بعث» است. جسد انسان، همچون بذری به دل خاک سپرده می‌شود، اما راستی کدام بذری است که در بهاران نروید، به شکوفه و گل و میوه ننشیند، این یک قانون عام هستی است. اگر بذری هم بیوسد و بمیرد و نابود شود یک استثناست، نه قاعده. طبیعت بذری، روییدن است و حال که چنین است چرا انسان که به خاک سپرده می‌شود در بهار هستی، دوباره نروید و نسبالد. در مشرب فکری هنرمند مسلمانانی چون مولوی، تابوت حامل جسد انسان، نشانی از معاد و بعث می‌شود، تابوت بر دستها می‌رود و جمعیتی ناله می‌کنند و مولوی فضایی حزین را با روان بودن تابوت ترسیم می‌کند، اما این صدا که: «گمان مبر که مرا رنج این جهان باشد، کدام دانه ...» صدایی است که از طبیعت و خصلت جسد از ژرفنای وجود جسد برمی‌خیزد، از ژرفنای وجود مرده، بانگ بیداری و زندگی جاودان به گوشهای جان مویه‌کنندگان می‌رسد. تابوت یک واقع است و صدای بعث و بیداری و



در پس یک واقع، طبیعی از معانی قرار دارد. این طیف از معانی سترگ و پسر اهمیت و حسی مساورای محسوس شروع می‌شود و پیوسته گسترش می‌یابد تا به جهان غیب متصل می‌شود.

رویدن، عین مکاشفه‌ای است که از ورای آن به عمل آمده و تشبیه و تمثیل را نیز به خدمت گرفته است.

اگر مولوی یک سمبولیست می‌بود باید تابوت را چگونه می‌دید؟ مظهر حیات؟ یا مرگ و خاموشی؟

یک آیه‌نگر، چون قانون عام بدرها را در جسد درون تابوت می‌شناسد، آن را نشانه بعث در جهانی برین و یک سمبولیست که تابوت را مظهر خاموشی و مرگ و نیستی می‌داند، آن را برای ساختن فضایی مرده یا رساندن پیام نابودی و نیستی و مرگ به کار می‌گیرد.

بدین ترتیب آیه‌نگری یک نگرش مذهبی به هستی است، آیه‌نگری با واقع‌گرایی در تضاد و تزاحم نیست، بلکه بسان ماده خامی است که هنرمند آن را در کارخانه مشرب فکری خود می‌پروراند؛ روح و روان و مشرب فکری هنرمند، کارخانه و آیه محصول آن است. مثالی از قرآن کریم ذکر می‌کنیم: در این مثال، ضمن اینکه طیف عظیمی از هستی تصویر شده، تمامی قلمروهای این طیف بهانه‌ای گردیده است که ماورای معقول سترگی یعنی «بعث» پدیدار گردد.

در نحوه مکاشفه از واقعا تا رسیدن به مفهوم ماورایی بعث، هنر، شگفتی‌ای

است که قلم از توصیف آن عاجز می‌ماند و زیبایی، تشبیه و تمثیلی و تجسیمی است که به خدمت نگرش آیه‌ای در آمده، آدمی را در فضایی از جذبه و هیبت فرو می‌برد.

«ای مردم اگر از «بعث» و برانگیختگی دوباره تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه و پس علقه و آنگاه از پاره گوشتی جویده شده و در هم ... تا وضعیتی ممتاز و مشخص یافتید و سپس شما را در رحما قرار دادیم و به هر صورتی که خواستیم آراستیم ... تا زمانی معین، آنگاه شما را به صورت طفلی خارج می‌کنیم تا به نیروی جوانی خود برسید و از میان شما، کسانی هستند که می‌میرند و نیز کسانی که به پایین‌ترین مراحل عمر بازگردانیده می‌شوند، بدان حد که پس از دوران هوشیاری، هیچ چیز را نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند، ... و زمین را پژمرده و فسرده می‌بینند، اما هنگامی که بر آنان آب فرو فرستیم از هر جفت زیبایی، رویشها و جنبشها و رشد یافتنها سر برمی‌زند... این بدان که خداوند حق است، او مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیز تواناست. بدان که قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست و خداوند تمامی مردگان را برمی‌انگیزد.»<sup>۱۰</sup>

طیفی که برای اثبات یک حقیقت حتی ماورای معقول طرح شد، از

هنرمند مسلمان باید به معانی اعتقادی مجهز باشد، اما این معانی امهات و ریشه‌های نگرش هنرمند است.

زندگانی پیش از دنیای انسان پدید آمد، جوانی و حیات و پیری او را در برگرفت و پا به آستان طبیعت نهاد، و از زمین مرده و خاموش تا طراوت بهاری رویش و نمو گیاهان سیر نمود تا بدانجا رسید که چرا تمامی هستی، با مرگها و حیاتهای مکرر خود، در انتظار بهاری جاودان نباشد تا تمامی انسانهایی که بسان «بذر» در دل خاکها خفته‌اند، با تولد این بهار، رشد و شکوفایی یابند؟ قرآن کریم برای عینیت بخشیدن یک حقیقت ماورای معقول «بعث» که یک حقیقت برتر است، تجسیم و تشبیه را در طیفی به گستردگی تکوین، حیات، مرگ انسان و طبیعت، به کار گرفته است.

مثالی دیگر: زندگانی حضرت یوسف و حضرت موسی. حضرت یوسف و حضرت موسی، علیهماالسلام، دو پیامبرند، که قرآن بتفصیل زندگی آنان را بررسی کرده است؛<sup>۱۱</sup> اما پیوستگی زندگی این دو پیامبر به یکدیگر و تحلیل و مکاشفه یکایک نکته‌ها و زاویه‌های زندگی و شخصیت آنان، خود مقوله نگرشی آیه‌ای است تا از ورای هر آنچه که به آنان مربوط است یکباره به حقیقتی سترگ و شگفت انگیز و در عین حال زیبا و باشکوه پی ببریم. پیوستگی سرگذشت این دو پیامبر بخشی از فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن مجید است که به تقدیر و مشیت الهی در سرنوشت انسان و رشد تعالی او دلالت دارد، بدون آنکه در سرگذشت ذکر شده اشاره مستقیمی به این تقدیر شده باشد. چرا یوسف در کودکی، از

خانندان خود، ربوده و از فلسطین و دامان پرمهر پدر به صورت برده‌ای به دربار مصر کشانده می‌شود؟ به نظر می‌رسد که ربوده شدن یوسف از دامان پدر، تا دیدار دوباره آنان که چند دهه به طول انجامید می‌تواند ماجرای غم‌انگیز یا شیرین و حیرت‌انگیزی را در برداشته باشد که آغشته به پند و موعظه و اخلاق است، اما به حقیقت این ربوده شدن بهانه‌ای برای پرورش موسی علیه‌السلام در مصر و فراهم آوردن نبوت و قیام او در راه رشد و تعالی انسانها و نجات آنان از بردگی قدرتمندان و سلطه‌گران است. مسیری از آسیا تا آفریقا که جای پای کودکی مضطر و بی‌پناه است، به حقیقت مسیر تقدیر و مشیت الهی است که با بررسی زندگی این دو شخصیت، در قرآن رازهای شگفت ماورای واقع آشکار می‌شود.

### روند نگرش آیه‌ای

روند نگرش آیه‌ای را به صورت ذیل می‌توان ترسیم کرد:

۱. انسان با اعتقاد و ایمان به حقیقتی برین و متعال و دارای منشأ وجودی متعال و در نهایت «خدا»
۲. واقعا (طبیعت، جامعه، تاریخ، انسان با تمامی فعالیت‌های روحی، ذهنی، عینی، فردی و اجتماعی)
۳. آیه، طیفی از حقیقت نامحسوس

هنرمند دارای این ماهیت الهی است که می‌تواند اشیا را به گونه‌ای ببیند و با آنها ارتباط برقرار کند که دیگر مشخصان از آن محرومند.

نگرش آیه‌ای، متفکر و دانشمند علوم انسانی، علوم ریاضی و فلسفه را توانا می‌سازد تا آنگونه که شایسته است هستی را مورد مداخله قرار دهند و هنرمند از صورت زیباشناختی آن متأثر گردد.

والا، که از لحاظ وجودی در نهایت به ماورای محسوس، خدا، حکمت خداوندگاری، قضا و قدر، مشیت الهی، بعث و معاد و جز آن که در نهایت به عالیترین مفاهیم وجود، متصل می‌شود.

آیه‌نگری یک روند مکاشفه است. واقع را به تمامی ابعاد آن دیدن است. از آیه تا واقع بعد زمانی نیست، بلکه بعد وجودی است.

در نگرش آیه‌ای، تشبیه، تمثیل، تنظیر، تجسیم و کلیه فنون مشابه آن به خدمت این نحوه نگرش درمی‌آید تا حقایق ماورای اشیا را بازگو نماید.

برای ارائه مصداقی از نگرش آیه‌ای و ارائه هنرمندانه دستاوردهای این نگرش به مثالی دیگر از اشعار مولوی اشاره می‌شود.

چیست نشانی آنک، هست جهانی دگر  
نو شدن حالها، رفتن این کهنه‌هاست  
روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو،

هر نفس اندیشه‌نو، نو خوشی و نوهناست  
عالم چون آب جوست، بسته نماید ولیک  
می‌رود و می‌رسد، نو نوا این از کجاست  
نو، ز کجا می‌رسد، کهنه کجا می‌رود

گرفته و رای نظر عالم بی‌اتهامت  
این یکی از مصداقهای نگرش آیه‌ای  
در اشعار مولوی است که خود به نقد آن پرداخته است.

۱. ابتدا، مولوی به بیان آن حقیقت متعال و برتری می‌پردازد که در ذهن خود دارد: (جهانی دگر) حقیقتی معقول و در اوج طیفی که در و رای واقعا قرار دارد.

۲. مولانا به جستجوی آیه‌ای آن دسته از واقعهایی است که بتواند این ماورای برین را نمایان کند. (چیست نشانی آنک) «نشانی» در اینجا همان «آیه» است.

۳. واقعا: یعنی اشیا و پدیده‌هایی که برای کشف ماورای متعال انتخاب شده‌اند، آنان هم عینی، محسوس و هم نامحسوس و گاه معقولند. واقعهایی که مولوی برای بررسی انتخاب کرده، بسیار پیچیده‌اند:

الف) نو شدن حالها، رفتن کهنه‌ها (حضور و وجود عینی به معنای متداول و محسوس نیست).

ب) روز نو و شام نو ... (واقعیتهای پدیده‌های عینی‌اند).

ج) هر نفس اندیشه نو، نو خوشی ..... (بار دیگر واقعهایی با حضور غیرعینی‌اند).

د) عالم چون آب جوست ... (هستی با تمامی ویژگیهای دیده و نادیده از طریق تشبیه تبدیل به یک واقع شده است).

ه) نو و کهنه، نو شدن‌ها و کهنه شدن‌ها (هم عینی‌اند و هم محصول استنتاج).

و) عالم که چون آب جوست، .... تشبیه و تجسیم حقیقتی معقول (بیکرانگی و استمرار زمان) به محسوس و برعکس است. نتیجه آنکه

ورای نظر و نگرش اولیه به واقع، پشت پنجره‌هایی که ما از منظر آن به ماورا نگاه کردیم حقیقتی است: «عالم بی‌منتهاست»

واقعه‌هایی که مولوی انتخاب کرده برای بیان آن حقیقت بس متعال، در ورای خود طبیعتی دارند که از عناصر عینی و محسوس اطراف شروع می‌شوند تا به نامحسوس و معقولات، و نهایتاً، معقولاتی ورای معقولات، یعنی به «جهانی دگر» برسند. توجه به این نکته بس مهم است که واقعه‌دارای ارزشند و سکوی حرکت و پیوسته، پنجره و منظر نگرش به ماوراهای خود قرار می‌گیرد. در نگرش آیه‌ای باید به این نکته توجه داشت که:

غیر از این معقولات، معقولاتها

یابی اندر عشق پرفرّو بها

جذبه‌ای پرفرّو بها، و شور و شیدایی ناگفته، سبب می‌شود که هنرمند پیوسته طیف ماورای واقع را، به لحاظ کشف معقولاتهای ماورای آن، گسترش دهد تا در

جهان معقولاتها و متعالها به نقطه اوج برسد یعنی ورای معقولاتها، معقول دیگری و معقول دیگری و ... باز هم ... بیاید .... تا به معقول مطلق دست یابد. در نگرش آیه‌ای دو نکته یا دو مرحله بسیار اساسی وجود دارد.

۱. داشتن عشق و شوری پرفرّو بها  
۲. باور به طیفی نامحسوس، نادیده، معقول؛ آنگاه این عشق پرفرّو بها، هنرمند را چون بُراقی به اوج معقولاتها وصل می‌کند.

بدین ترتیب نگرشی آیه‌ای یک رفت و برگشت دائمی بین دو شیوه استدلالی و شهودی یا منطقی و عرفانی است و از جمع ترکیب این دو روش است که نگرش آیه‌ای میسر می‌شود.

پی نوشتها:

۱. غاشبه، ۱۷.

۲. بقره، ۲۵۹.

۳. آل عمران، ۱۳۷.

۴. فیض کاشانی، محسن؛ المحجّة

البيضاء؛ ج ۷ - ۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی،

بی تا، ص ۴ - ۲۴.

۵. نازعات، ۲۶.

۶. یوسف، ۷.

۷. در سوره شعرا و سوره نحل مکرراً این

آیه آمده است.

۸. بقره، ۲۵۲.

۹. حج، ۵.

۱۰. سرگذشت این دو پیامبر در سوره‌های

متعدد قرآن آمده است. اما سوره‌ای که به هر

دو پیامبر از زاویه مذکور اشاره می‌کند سوره

غافر (۴۰) آیه ۳۴ می‌باشد.

